

آیا مقولات واژگانی برجسبهای ثابتی دارند؟

پیوستارنگری کیهانی

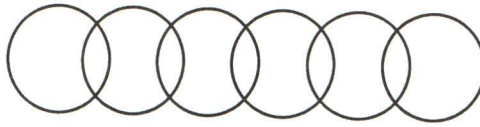
فرهاد ساسانی



۱ پیشگفتار

اغلب، طبق رویکرد متعارف، چنین تصور می‌کنیم که همه چیز وضعیت و حدود و ثغور مشخص و ثابتی دارد و هر پدیده‌ای از پدیده‌ای دیگر صراحتاً متمایز است. به عبارت دیگر، یا این است یا آن، یا مثبت است یا منفی، یا سیاه است یا سفید، یا اهورایی است یا اهریمنی، یا درست است یا نادرست، یا دستوری است یا نادرستی و غیره. اما اگر نگاهی فراگیرتر بیفکنیم، می‌بینیم که پدیده‌ها تشابهات و تفاوت‌هایی دارند. از این روی، ویتگنشتاین (۱۹۷۸) تعبیر «تشابه خانوادگی» را به دست می‌دهد. نخست اینکه او معتقد است مقولات صریح و مطلق نیستند بلکه دارای مرزی ناروشن و وابسته به بافت یا وابسته به هدف و کاربرد هستند. دوم اینکه نوعی رابطه تشابه خانوادگی بین اعضای گوناگون یک مقوله یا مقوله‌های گوناگون در قالب یک فرا مقوله وجود دارد (گیون ۱۹۸۴: ۱۳). الگوی او را می‌توان به صورت نمودار (۱) نمایش داد.

یعنی (الف) با (ب) و (ب) با (ج) و ... اشتراک دارند، ولی (الف) با (ج) یا (د) اشتراکی ندارد. اما باید اذعان کرد که می‌توان در میان این پیوستار یا طیف به نقاطی رسید که همچون طیف نور پرننگتر از بقیه نقاط است؛ یا به بیان دیگر، پرننگتر می‌نماید. به عنوان مثال در میان جانوران حیواناتی هستند که بیشترین ویژگیهای مشترک را با سایر حیوانات دارند، مثل گاو در میان چارپایان،



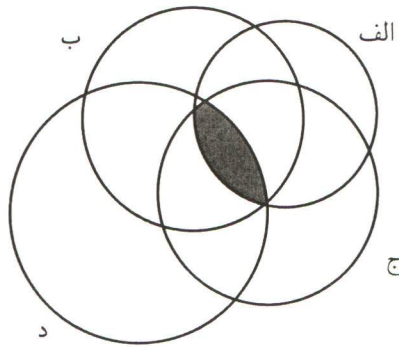
الف ب ج د ه و

نمودار (۱)

که به عبارتی «چارپاتر» است. اما در این میان، حیواناتی چون پنگوئن جزء موارد بینابینی پرنندگان و آبزیان قرار می‌گیرند. به علاوه، با توجه به فرهنگها و پیشینه‌های تاریخی هر مردمی، نمونه اصلی یا پیش‌نمونه (prototype) یک مقوله—مثلاً پرنده—که در ذهن گویشوران متبادر می‌شود، گونه خاص خود آنان است که نسبت به پیش‌نمونه‌های مردمان دیگر خصوصیات کانونی، بی‌نشان و پیش‌نمونه متفاوتی دارد. در عین حال، در طول زمان نیز ممکن است این نقاط کانونی تغییر کند؛ یعنی مثلاً برای کسانی که بیشتر با پرنده‌هایی چون گنجشک سروکار دارند شاخص طرحواره (schema) پرنده را جانوری با خصوصیات گنجشک می‌بینند. این شاخص نیز ممکن است با تغییر وضعیت جغرافیایی، فرهنگی و تاریخی تغییر کند و مثلاً به قناری تبدیل شود.

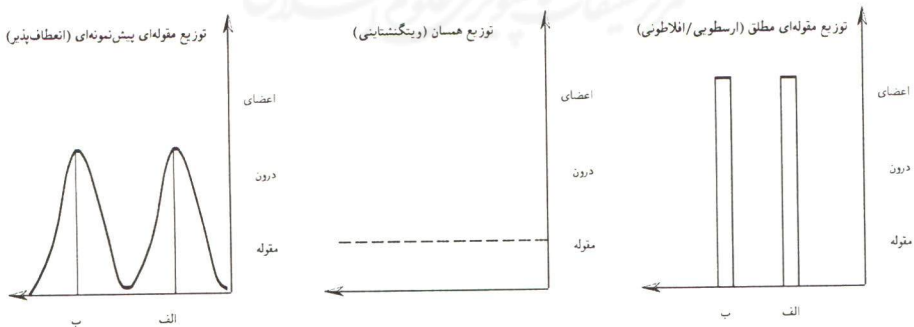
رهیافتی آمیخته که هر دو نکته مثبت دو رویکرد متعارف و نظریه تشابه خانوادگی را داشته باشد و در عین حال با واقعیات شناختی و رفتاری مطابقت کند، در قالب یک معنای مفهومی، نقشی و شناختی، در آثار روان‌شناسانی چون پوسنر و کیل (۱۹۶۸)، روش (Rosch) (۱۹۷۳، ۱۹۷۵) و روش و لوید (۱۹۷۸) و سپس مردم‌شناسانی چون برلین و کی (۱۹۶۹)، کی و مک‌دانیل (۱۹۷۸)، کلمان و کی (۱۹۸۱) و نیز در زبان‌شناسی در کارهای لیکاف (۱۹۷۲، ۱۹۷۷، ۱۹۸۲)، لیکاف و جانسون (۱۹۸۰)، راس (۱۹۷۲، ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴)، گیون (۱۹۷۹ و ۱۹۸۴)، بهات (۱۹۹۴) و ساسانی (۱۳۷۶) می‌توان مشاهده کرد. این رویکرد به «نظریه پیش‌نمونه» معروف است. طرفداران این نظریه همچون ویتگنشتاین به فضایی پیوستاری و غیرصریح در درون مقولات و بین آنها معتقدند و همچون او از خصوصیات معیاری منفرد یا معدود (شرط لازم و کافی) برای تعریف مقولات زبانی و شناختی طبیعی استفاده نمی‌کنند. برعکس، آنها را برحسب وجود تعدادی—و گاه بسیاری—از ویژگیها در قالب یک پیوستار تعریف می‌نمایند. در عین حال نقاطی کانونی و مرکزی در نظر می‌گیرند که جایگاه «نوعیت‌رین» اعضای مقوله است. این نقاط کانونی را پیش‌نمونه می‌نامند (گیون ۱۹۸۴: ۱۴-۱۰). بی‌شک، این نقاط کانونی یا پیش‌نمونه بسیار شبیه عنصر بی‌نشان تروبتسکوی (۱۹۳۹) است. در این حالت، کانون مقوله، یعنی پیش‌نمونه، به مقوله سنتی نزدیک می‌شود و در عین حال اجازه می‌دهد تا اعضای که ویژگیهای کمتری دارند نیز جزء مقوله به حساب آیند، و این مسئله امکان انعطاف‌پذیری در برابر محیط همیشه در حال تغییر

را می‌دهد. با این حال، گویشوران اعضای کانونی نزدیک به پیش‌نمونه را زودتر به یاد می‌آورند. (تیلر ۱۹۸۹: ۶۰-۵۹). در کل، شاید بتوان نمودار بسیار ساده‌شده (۲) را برای نظریه پیش‌نمونه ارائه داد.



نمودار (۲)

قسمت پرننگ نماینده اعضای است که تمام خصوصیات نوعی یا مشترک را دارا هستند؛ عضویت در یک مقوله براساس شباهت و نزدیکی آن عنصر به پیش‌نمونه محاسبه می‌شود. این پیش‌نمونه درست مانند نقطه‌ای است که حوزه‌های معنایی چند واژه هم‌معنا در آنجا با هم همپوشی پیدا می‌کنند. نمودارهای (۳، ۴، ۵) بیانگر سه نوع رویکرد یاد شده است (برگرفته از گیون ۱۹۸۴: ۱۶-۱۵).



نمودار (۳، ۴ و ۵)

لطفی‌زاده (۱۹۶۵) نیز در زمینه منطق، منطق مبهم یا «نظریه مبهم» (fuzzy theory) را ارائه کرد که رویکردی مشابه نظریه پیش‌نمونه اما با خاستگاهی متفاوت است. پس از تأثیر شدیدش بر فن‌آوری رایانه، امروزه می‌تواند نگرش ما را نیز به دنیا تغییر دهد. این نظریه با نظریه سیاه و سفیدنگری

و مطلق‌انگاری سنت ارسطویی و دکارتی متفاوت است؛ همه چیز صرفاً در دو قطب خلاصه نمی‌شود و همه چیز دقیق و صاف و ساده نیست؛ برمقیاس جفتی آری - خیر، همه-هیچ، درست-نادرست استوار نیست. لطفی‌زاده همیشه می‌پرسد «تا چه اندازه چیزی درست یا نادرست است؟» در واقع، او اکثر کلمات - عملاً تمام صفتها یا قیدها را در گفتار عادی - همچون معنای مبهم طبقه‌بندی می‌کند.

می‌توان از روی مدلی کیهانی، منظومه‌ای را در نظر گرفت که ستارگانش نقاط کانونی یک مقوله بوده و بیشترین ویژگیهای آن را دارا هستند، و پرتوهایشان دامنه و پیوستار بین این نقاط و دیگر نقاط کانونی است که اکثر اعضا در این فضا جا می‌گیرند. برای بحث بیشتر دربارهٔ موارد دیگری از پیوستاری بودن زبان، رک. ساسانی (۱۳۷۶).

با این مقدمه، به مقولات واژگانی می‌پردازیم تا ببینیم آنها نیز شکلی پیوستاری و کیهانی دارند یا قالبهایی «صریح» و معین را تشکیل می‌دهند. در صورت نخست، باید برای بیان این وضعیت در فرهنگ‌نگاری الگویی انعطاف‌پذیرتر یافت.

۲ وجوه اشتراک و افتراق مقولات واژگانی

پیش از شروع بحث، شایسته است متذکر شوم که به علت فراگیر بودن موضوع تنها به بررسی صفت و سه مقولهٔ واژگانی اصلی دیگر - اسم، فعل و قید - اکتفا خواهد شد. کرافت (۱۹۹۰: ۴۰-۱۳۹) اذعان می‌کند تمام زبانها اسم و فعل دارند و مقولهٔ صفت نیز در مرحلهٔ بعدی قرار دارد و در بسیاری از زبانها یافت می‌شود. مثلاً در زبانی چون چینی ماندارین، که صفت ندارد، مفهوم صفت «زیبا» را به صورت فعل «می‌زیباید» یا «می‌زیبد» بیان می‌کنند (شاختر ۱۹۸۵: ۱۹). سیف نراقی و نادری (۱۳۷۲)، در بررسی روند رشد تکلم کودکان از بدو تولد تا دوسالگی نیز به این نتیجه می‌رسند که نخستین و فراوانترین کلمات مورد استفادهٔ کودکان یک سال تا یک سال و نیم، به ترتیب، اسم و فعل است. در حالی که درصد استفادهٔ آنان از سایر مفاهیم دستوری نسبتاً پایین است. همچنین کلمات مورد استفادهٔ کودکان یک سال و نیم تا دوساله، علاوه بر بالابودن درصد اسم و فعل، به ترتیب شامل درصد اندکی ضمیر، قید، صفت و شبه جمله یا صوت می‌شود. گفتنی است بین مقولات واژگانی دستوری و غیرقاموسی، که به لحاظ تعداد ثابت‌اند - مثل به اصطلاح صفات اشاره، پرسشی، تعجبی، مبهم و عددی - نیز با صفت وجوه اشتراک و افتراق وجود دارد (در این باره رک. ساسانی ۱۳۷۶: ۷۳-۵۱).

بر روی پیوستار چهارگانهٔ اسم، فعل، صفت و قید موارد برجسته‌ای با نقش اولیهٔ بی‌نشان یا پیش‌نمونه و کانونی به چشم می‌خورد و در کنار آنها موارد دیگری با نقش ثانویهٔ نشاندار، حاشیه‌ای

و پیرامونی وجود دارد که ناگزیر با نقش اولیه دیگر طبقات واژگانی همپوشی دارند. گفتنی است منظور از نقش، نقش دستوری-گفتمانی و نقش نحوی اسمها در ساخت جمله یعنی فاعل، مفعول و غیره نیست، بلکه مقصود نقش دستوری-گفتمانی کلمات در بافت کل زبان است که کارکرد اصلی آنها-اسمها، فعلها، صفتها و قیدها-را نشان می‌دهد. براین اساس، نقش اسمها ارجاع، و نقش صفتها و قیدها هر دو توصیفگری است، با این تفاوت که صفتها اسم را توصیف می‌کنند و قیدها فعل را، و نقش فعل اسناد / خبر و بیان اعمال و فرایندهاست.

لارسن (۱۹۸۴: ۶۰-۵۸) نیز از نقش ثانویه اجزای کلام یا مقوله‌های واژگانی با عنوان «انحراف» (skewing) نام می‌برد. تودوروف نیز در بررسی دستور جهانی ادبیات به سه جزء اسم (شخصیت)، صفت (خصایص شخصیتها) و فعل (اعمالشان) و جهانی‌بودن این سه رکن در جهان هستی و زبان اشاره می‌کند (هاکز ۱۹۹۲: ۹۷).

در ذیل به موارد اشتراک و افتراق مقولات واژگانی اشاره می‌شود.

۲-۱ گوناگونیهای درون طبقاتی مقوله صفت

پالم (۱۹۷۱: ۶۴) در مورد مشکلات طبقه‌بندی کلمات می‌گوید برخی از طبقات واژگانی نقشهای گوناگونی دارند و به‌علاوه تمام کلمات آن طبقه دارای تمام نقشهای آن طبقه نیستند. مثلاً همه صفتها دارای نقش توصیفی و اسنادی نیستند:

(۱) پسر کوچک (۳) آن پسر کوچک است.

(۲) (۴) حسن برخوردار از تمام نعمات (۴) حسن برخوردار از تمام نعمات است.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، هیچ‌کدام از مثالها در این جستار نادستوری فرض نمی‌شوند، چرا که ممکن است گاه بتوان در بافتی آنها را به کاربرد و یا گویشوری در سبک خاص خود آنها را دستوری بینگارد. به عبارت دیگر، دستوری بودن نیز پیوستاری است. این نوع کاربردها، به‌ویژه در زبان گفتاری و عامیانه و زبان ادبیات فراوان دیده می‌شود.

از دیگر تفاوت‌های درونی طبقه صفت می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- پاره‌ای از صفتها همیشه نیازمند به متمم‌اند (صادقی و ارزنگ ۱۳۵۸: ۱۳۷)، در حالی که بسیاری از صفتها به‌هیچ‌وجه متمم نمی‌گیرند:

(۵) چه انارهای درشتی خریدی؟ (۶) جناح آنها متمایل به راست است.

- صورت تفضیلی یا عالی برخی از صفتها عجیب و دور از ذهن می‌نماید:

(۷) (؟) کارم تمامتر شد.

- برخی از صفتها نمی‌توانند قید (مقدار) داشته باشند:

(۸) لباس خیلی خوب (۹) (؟) متهم خیلی محکوم به هشت سال زندان شد.
- صفت عالی در فارسی نسبت به صفت ساده، صورت و جایگاه نشاننداری دارد چون به صورت پیشین و بدون کسره اضافه ظاهر می‌شود:

(۱۰) علی کوچکترین فرزند خانواده است.

مطالبی که به ایجاز بیان شد، تنها بخشی بود از گوناگونیهای درون طبقاتی مقوله صفت به عنوان یکی از مقولات واژگانی. با توجه به این موارد، می‌توان نتیجه گرفت که حتی اعضای یک مقوله واژگانی معین هم، که ظاهراً نقشها و صورتهای مشخصی دارند، از یک قاعده صریح و یکسان تبعیت نمی‌کنند، بلکه دارای گوناگونیهای بسیاری هستند.

دیکسون در مقاله‌ای که نخستین بار در ۱۹۷۰ منتشر کرد (۱۹۷۷، ۱۹۸۲، ۱۹۹۱) یک بررسی رده‌شناختی بر روی زبانهای دارای طبقات بسته صفتی یا بدون صفت انجام داد و مشاهده کرد که زبانهای دارای طبقه صفتی بسته، کلماتی را در برمی‌گیرند که به مجموعه خاصی از مفاهیم اشاره می‌کنند:

۱ بعد (بزرگ، کهنه، کوتاه، نازک) ۳ رنگ (زرد، قرمز، سبز)

۲ سن (جدید، کهنه، جوان، پیر) ۴ ارزش (خوب، بد، عجیب، شگفت)

دیکسون از نتیجه تحقیقات خود، عمومیت‌های زیر را مطرح کرد: (الف) اگر زبانی طبقه صفتی داشته باشد، آن طبقه شامل کلماتی خواهد بود که به مفاهیم صفتی پایه (بعد، سن، رنگ و ارزش) اشاره می‌کنند؛ و (ب) اگر زبانی در طبقه صفتی خود، مفاهیم ناپایه را در برگیرد، آن‌گاه در آن طبقه مفاهیم صفتی پایه را هم دربر خواهد گرفت (همانجا، ص ۵۶).

به عقیده کرافت (۱۹۹۰: ۴۳-۱۳۹) الگوی دیکسون یک الگوی نشاندار است چرا که این الگو طبقه‌ای معنایی را نشان می‌دهد که در نقش دستوری صفتی-توصیفگری بی‌نشان است. اما بر این اساس، مفاهیم صفتی پایه در نقش اسمی ارجاع و نقش فعلی اسناد، نشاندار خواهد بود. بنابراین مثلاً در فارسی اسمهای مشتق از صفت اگر بخواهند به خصوصیتی که به آنها دلالت می‌کند، اشاره کنند به وند اسم‌ساز نیاز دارند:

(۱۱) بلند: بلندا (۱۲) قرمز: قرمزی

و اگر بخواهند اسناد را انجام دهند به رابطه نیاز دارند:

(۱۳) قد مریم بلند است.

به عقیده کرافت گاه این فرایند اشتقاقی شامل فرایند اشتقاق صفر یا تغییر مقوله (conversion) نیز می‌شود:

(۱۴) قرمز بهتر از زرد است.

دیکسون همچنین می‌گوید مفاهیم معنایی دیگری چون خصوصیات فیزیکی (سخت، سنگین، پاک، بیمار)، ویژگی‌های انسان (خشمگین، خوشحال، مشتاق، هوشیار) و سرعت (سریع، تند، کند، ناگهانی)، علاوه بر صفت در سه مقولهٔ دیگر، یعنی اسم، فعل و قید، نیز یافت می‌شوند. دیکسون (۱۹۹۱) سه نوع معنایی دیگر را نیز به مفاهیم صفتی اضافه می‌کند و تعداد آنها را به ده می‌رساند: دشواری (آسان، دشوار، سخت، ساده)، کیفیت (معین، ممکن، عادی، درست) و تشابه (شبهه، متفاوت، مشابه، مختلف).

۲-۲ نقش دستوری - گفتمانی

نقش دستوری صفت، توصیف اسم است و این کار را بدون واسطه و به‌طور مستقیم انجام می‌دهد؛ درحالی که نقش دستوری اسم ارجاع به مصادیق و شناسایی عناصر مورد نظر است. برای مثال «اسب» به شیئی خاص اشاره می‌کند و عنصری را شناسایی می‌نماید ولی «بزرگ»، در عبارت «اسب بزرگ» به شیئی خاص اشاره نمی‌کند، و عنصری را شناسایی نمی‌نماید بلکه خصوصیت «بزرگ‌بودن» اسب را توصیف می‌کند. نقش توصیف‌گری صفت وابسته و تابع نقش ارجاعی اسم است؛ یعنی صفت و اسم روی هم واحدی یکپارچه را تشکیل می‌دهند که برای انجام یک وظیفه، یعنی شناسایی عنصری خاص به‌کار می‌روند و صفت در راه شناسایی این عنصر به اسم کمک می‌کند (بهات ۱۹۹۴: ۳۵). بنابراین صفت در گروه اسمی وابسته هستهٔ اسمی است:

(۱۵) اسب (۱) سفید

هسته وابسته

صفت‌های فارسی تقریباً همگی می‌توانند به‌عنوان اسم به‌کار روند و نقش‌های اسم را در جمله ایفا نمایند (صادقی و ارزنگ ۱۳۵۸: ۳، همایون‌فرخ ۱۳۳۴: ۹-۲۸۷، شفایی ۱۳۶۳: ۱۱۹). در این حالت صفت به دارندهٔ این ویژگی اشاره می‌کند و در حقیقت جانشین موصوف محذوفش می‌شود (کستر ۱۹۹۶).

(۱۶) بزرگه رو بیار [مثلاً بشقاب بزرگه رو بیار]

(۱۷) از جملهٔ بزرگان شهر است [از جمله شخصیت‌های بزرگ شهر است].

صادقی و ارزنگ (۱۳۵۸: ۱۲۰) می‌گویند به نظر می‌رسد پاره‌ای از کلمات اساساً بین اسم و صفت مشترک باشند و نباید آنها را با موارد فوق اشتباه گرفت (البته آنها نیز برخی از خصوصیات اسمی و برخی از خصوصیات صفتی را دارند). از جمله کلمات ترکیبی که جزء دوم آنها از فعل گرفته شده و معنی فاعل دارند:

(۱۸) او زبان‌شناس است. (۱۹) فردِ زبان‌شناس باید اینها را بداند.

صفت‌های نشاندار همه خصوصیات صفت‌های پیش‌نمونه یا بی‌نشان را از خود نشان نمی‌دهند. یکی از دلایل این امر آن است که این صفت‌ها تحت تأثیر خصوصیات مقولات دیگر قرار دارند. علت این مسئله نیز می‌تواند یا وجود پایهٔ مثلاً اسمی در ساخت این صفت‌ها باشد یا ایفای نقش ثانویهٔ اسم به‌عنوان توصیفگر یا به‌عبارتی دیگر اسم جانشین صفت. درعین‌حال، در نتیجهٔ این تغییر و تحول پاره‌ای از خصوصیات اسمی یا صفتی از بین می‌رود (مقوله‌زدایی) و پاره‌ای از خصوصیات اسمی و یا صفتی در صفت یا اسم باقی می‌ماند (بازمقوله‌بندی).

پاره‌ای از اسم‌ها بدون افزودن پسوندی به آنها، با تعمیم معنایی [تغییر مقوله یا فرایند صفر]، به‌صورت صفت در می‌آیند (صادقی و ارژنگ ۱۳۵۸: ۱۳۶). صدیقیان (۱۳۵۶: ۲۵) می‌گویند در جایی که مقصود مبالغه باشد و توجه به مفهوم صفتی باشد، اسم به‌جای صفت به‌کار گرفته می‌شود: (۲۰) او مرد جنگ است. (۲۱) او مرد کار است.

در اینجا «مرد جنگ» و «مرد کار» مفهوم صفتی پیدا کرده است.

همان‌طور که پیشتر گفته شد، این کلمات خود به‌صورت پیوستاری بین صفت و اسم قرار می‌گیرند. برخی کاملاً به صفت نزدیک می‌شوند و بسیاری از خصوصیات صفت را به‌دست می‌آورند:

(۲۲) مدیر مردی است (دارای خصوصیات مردانگی). (۲۴) مردترین مدیر سازمان است.

(۲۳) (؟) مدیری مرد است (دارای خصوصیات مردانگی). (۲۵) مدیر خیلی مردی است.

از نظر معنایی، مصداق «مرد»، اگرچه مبسوط‌تر از مصداق صفات پیش‌نمونه‌ای است که تنها به یک خصوصیت اشاره می‌کنند، اما معنای «مرد بودن» محدود شده و تنها به بعضی از خصوصیات خاص مردان مثل جوانمردی اشاره می‌کند. اما برخی از اسم‌های صفت شده به‌طور کامل تغییر نمی‌کنند. بعضی از آنها بر حالات دلالت می‌کنند و هنگامی که به‌صورت صفت به‌کار می‌روند، شخص یا چیزی را در آن حالت نشان می‌دهند (صادقی و ارژنگ ۱۳۵۸: ۱۳۶):

(۲۶) خواب (به‌خواب رفته، در خواب) (۲۸) روزه (روزه‌دار)

(۲۷) زخم (زخم شده، مجروح) (۲۹) قفل (قفل شده)

با این حال، این کلمات برخی از خصوصیات صفتی را نشان نمی‌دهند و عمدتاً هم در حالت اسنادی (یکی از نقش‌های ثانویهٔ صفت) به‌کار نمی‌روند:

(۳۰) (؟) حسن خواب (۳۲) (؟) حسن خوابتر است.

(۳۱) حسن خواب است. (۳۳) (؟) خیلی خواب است.

در این دستور به‌گروهی از مصدرها و اسم مصدرهای عربی و فارسی شده نیز اشاره شده که حالت صفتی یا نیمه صفتی دارند (همانجا، ص ۱۳۶): «خلاص، جمع، تعطیل، اشغال، تمام، راحت،

قحط، محو...».

(۳۴) خاطر جمع

(۳۶) کار راحت

(۳۵) مدرسه تعطیل شد.

(۳۷) کار تمام شد.

مضاف‌الیه در ترکیب اضافه بیانی یا جنسی نیز به نوعی صفت به حساب می‌آید (خیام‌پور ۱۳۴۲: ۳-۴۲). زرگر (۱۳۵۰) می‌گوید اسم می‌تواند در جمله نسبت به اسمی دیگر صفت قرار گیرد، به شرط آنکه مصداق هر دو اسم یکی باشد. در این حالت به آن صفت اسمی نیز می‌گویند: (۳۸) انگشتر نقره

مصداق هر دو کلمه یکی است و معنای ترکیب «انگشتر نقره» انگشتری از نقره است. همین‌طور می‌توان کلمه دوم را با برخی از قیده‌های مقدار به‌کار برد، درحالی که کلمه دوم برخلاف اسمها وابسته اشاره نمی‌گیرد:

(۳۹) انگشتر تمام نقره

(۴۱) * انگشتر این نقره

(۴۰) (؟) انگشتر کم نقره

باطنی (۱۳۵۶: ۱-۱۵۰) نیز اظهار می‌دارد بعضی عناصری که معمولاً متعلق به مقوله اسم هستند، می‌توانند نقش صفت را بر عهده گیرند و در جایگاه وابسته پسین دوم مانند صفات رفتار کنند و می‌توان آنها را بدون تغییر محسوس معنایی، مانند صفات مکرر، جابه‌جا کرد:

(۴۲) ساعت بزرگ طلای او/ساعت طلای بزرگ او

علاوه بر اینها، گاهی صفت‌های پسین، به‌ویژه در زبان گفتاری، در موارد ذیل به صورت نشاندار، یعنی بدون کسره اضافه به‌کار می‌روند (وحیدیان کامیار ۱۳۴۲: ۴۷؛ صادقی و ارزنگ ۱۳۵۸: ۱۳۱): الف) وقتی موصوف به واکه ختم شود، که البته این ساختار به اسم مرکب نیز نزدیک می‌شود: «لبمومعمانی، سینی حلبی، خرما جهرمی». گاه نیز در گفتار این مسئله در مورد همه موصوف و صفتها اتفاق می‌افتد:

(۴۳) کتاب کوچولو

ب) هرگاه نشانه جمع «ها» به‌جای آنکه در آخر موصوف درآید در آخر صفت بیاید؛ این در حالی است که موصوف و صفت به‌عنوان یک واحد یکپارچه عمل می‌کند:

(۴۴) گل قشنگا (گل قشنگها)

ج) هرگاه بعد از صفت علامت معرفه بیاید:

(۴۵) کتاب سبزه

د) هرگاه صفت شغل را نشان دهد یا لقب باشد:

(۴۶) رضا نعل‌بند

ه) وقتی «ی» نکره در آخر موصوف ظاهر شود:

(۴۷) ورزشکاری بالابند

صفت‌های نسبی نیز به‌ندرت درجه (تفضیلی یا عالی) می‌گیرند چرا که در ساخت اشتقاقی شان اسم مشارکت دارد و به همان اسم نسبت داده می‌شوند (شفایی ۱۳۶۳: ۲۰):

(۴۸) تهرانی/ (؟) تهرانی‌تر (۴۹) بازرگانی/ (؟) بازرگانی‌تر

صفت‌های اسم شده نیز گاه بسیاری از خصوصیت‌های صفتی را از خود نشان نمی‌دهند. مثلاً نمی‌توانند به صورت عالی به‌کار روند:

(۵۰) بزرگ‌تر را صدا کن (۵۱) بزرگ‌ترین‌ات را صدا کن

یا به‌عنوان مثال، صفت می‌تواند به‌صورت جمع به‌جای اسم بنشیند و چنانچه مفرد باشد، معمولاً نشانه معرفه می‌گیرد و یا مثلاً به‌کمک ضمیر معرفه می‌شود:

(۵۲) بزرگه رو بردار (۵۴) بزرگش رو بردار

(۵۳) بزرگه‌اش رو بردار/ بزرگها را بردار

به‌علاوه، صفت در نقش ثانویه اسمی معمولاً کمتر از خود اسم وابسته اسمی می‌گیرد:

(۵۵) (؟) بزرگ‌تر فهمیده‌ات را صدا کن (۵۶) (؟) بزرگ قشنگه رویار

صفت و قید نیز، اصولاً در نقش توصیفگری یک عنصر دیگر مشترک‌اند (بهات ۱۹۹۴: ۶۶). اما یکی از بارزترین وجوه تمایز صفت و قید این است که صفت توصیفگر اسم است (که بیشتر به مصداق‌های ماندگار و ثابت اشاره می‌کند) و قید توصیفگر فعل است (که بیشتر به رخداد‌های زودگذر اشاره می‌کند). فرشیدورد (۱۳۴۸: ۳-۱۵۲) می‌گوید قید کلمه‌ای است که مضمون جمله یا فعل، صفت یا قید و یا هر کلمه دیگری بجز اسم و جانشین اسم را مقید کند و چیزی به‌معنی آن بیفزاید:

(۵۷) خوشبختانه، استاد ما مهر بان است (قید جمله). (۵۹) اسب بسیار بزرگی دارد (قید صفت).

(۵۸) او تند می‌رود (قید فعل). (۶۰) او بسیار سریع می‌رود (قید قید).

از آنجایی که خصوصیات لازم برای توصیفگری فعل با خصوصیات لازم برای توصیفگری قید یا صفت فرق دارد، توصیفگرهای قید و صفت عمدتاً قید تشدید یا قید مقدارند و معمولاً به‌عنوان توصیفگر فعل به‌کار نمی‌روند و از لحاظ پیش‌نمونه معنایی با هم فرق دارند (کرک و دیگران ۱۹۸۵، بهات ۱۹۹۴: ۷۰-۶۹). قید فعل، قید صفت و قید قید تفاوت‌های دیگری نیز دارند که در این مبحث نمی‌گنجد.

نقش اولیه فعل اسناد یا خبر دادن از رخداد یا عملی نسبتاً گذرا (مثل «زمین خوردن») است.

(۶۱) اسب بزرگ زمین خورد.

صفت ارجاع اسم هسته را محدود می‌کند در حالی که فعل مرجع وابسته‌های خود را مشخص می‌سازد (بهات ۱۹۹۴: ۱۹). صفت می‌تواند، با فعلهایی چون «کردن، ساختن...» یک بلوک معنایی فعلی تشکیل دهد. به این اعتبار می‌توان در این جایگاه برای صفت نوعی نقش ثانویه قائل شد. البته هرچه واحد فعلی واژگانیتر شود، صفت نیز خصوصیات صفتی بیشتری را از دست می‌دهد (مقوله‌زدایی).

(۶۲) خانهٔ خود را به خاطر عید آراسته کردند.

(۶۳) خانهٔ خود را به خاطر عید آراسته‌تر کردند.

(۶۴) (؟) خانهٔ خود را به خاطر عید آراسته‌ترین کردند.

صفت می‌تواند به‌عنوان مسند (یا متمم) در جایگاه اسناد واقع شده، و در واقع نقش اسنادی فعل را ایفا نماید. در این میان فعل ربطی یا رابطهٔ نمایانگر زمان با مسند، واحد فعلی را تشکیل می‌دهد. اما باید توجه داشت که رابطهٔ فعل کاملی نیست چون در تمام زمانها به‌کار نمی‌رود، مجهول نمی‌شود، و همیشه لازم یا ناگذر است:

(۶۵) (*) این گل زیبا بوده باشد. (۶۶) (*) این گل زیبا بوده شد.

به‌علاوه جزء طبقات بستهٔ زبان به حساب می‌آید و از فعلهای واژگانی یا کامل نیست. غلامعلی زاده (۱۳۷۴) فعلهایی چون «به‌نظر رسیدن»، «به‌نظر آمدن» و «جلوه‌کردن» را در کنار «بودن»، «مانستن» و «شدن» می‌گذارد و جزء افعال ربطی به حساب می‌آورد. با این توضیحات، مسند، به‌خصوص از نظر معنایی، در واحد فعلی جمله‌های اسنادی یا اسمیه نقش مهمی ایفا می‌کند. گفتنی است که صفت در این نقش، با اسم، قید (به‌صورت گروه حرف اضافه‌ای) مشترک است:

(۶۷) او معلم فیزیک است (اسم). (۶۸) او داناست (صفت).

همان‌طور که پیشتر گفتیم در برخی زبانها این حالت اسنادی صفت خود به‌صورت یک فعل مستقل بیان می‌شود («می‌زیاید»). این نقش اسنادی شبیه نقش قید حالت است، چون علاوه بر مقید کردن فعل، نهاد را نیز توصیف می‌کند. فرشیدورد (۱۳۴۸: ۳-۱۵۲) آن را «قید یا حال مسندالیهی» می‌نامد:

(۶۹) فرهاد خندان آمد.

بهات (۱۹۹۴: ۴۷) می‌گوید صفت در حالت اسنادی نقش غیرپیش‌نمونه دارد، چون نیاز به فعلی کمکی به نام رابطه دارد. به‌عبارت دیگر، صفت به‌طور پیش‌نمونه یا نشاندار نهاد یا مسندالیه را توصیف می‌کند. از این روی، به آن «متمم نهاد» نیز اطلاق کرده‌اند (غلامعلی زاده ۱۳۷۴: ۸۳)، پانویس (۱)) و یا به این عمل «توصیف با واسطه» گفته‌اند (فرشیدورد ۱۳۴۸: ۷-۶۳).

نقش ثانویه دیگر صفت، که با اسم مشترک است، نقش «متمم مفعولی» یا «تمییز» است. در این حالت فعلهایی مثل «نامیدن، انگاشتن، پنداشتن، تصور کردن، تلقی کردن، قلمداد کردن، تشخیص دادن...» علاوه بر داشتن مفعول مستقیم به متمم مفعول یا به عبارتی متمم فعل نیز احتیاج دارند و به همین دلیل این متمم جزء گروه اسمی مفعول به حساب نمی‌آید (غلامعلی‌زاده: ۱۳۷۴: ۹۵).

(۷۰) اثرش را هنری و زیبا تشخیص دادند.

فرشیدورد (۱۳۴۸: ۳-۱۵۲) همچنین معتقد است قید نیز می‌تواند مفعول را مقید کند. او نام این قید را «حال مفعولی» می‌گذارد و فعل آن را «فعل متعدی» به حساب می‌آورد. این نقش تا حدودی شبیه نقش ثانویه صفت به‌عنوان متمم مفعولی یا تمییز است:

(۷۱) هوشنگ را سالم به منزل رساندم.

از جمله نقشهای (ثانویه) مشترک فعل با صفت می‌توان «بند موصولی» را نیز نام برد (کرافت: ۱۹۹۰: ۱۴۲).

(۷۲) تمدنی که ملیتهای زیادی را دربرمی‌گیرد می‌شناسم.

بند «ملیتهای زیادی را دربرمی‌گیرد» نقش صفت را برای اسم «تمدن» ایفا می‌کند و در این میان فعل «دربرمی‌گیرد» به‌عنوان کانون بند موصولی نقش اصلی را داراست. خیام‌پور (۱۳۴۷) این جمله را «تأویل به صفت» می‌نامد و «که» را «حرف ربط تأویلی» به حساب می‌آورد:

(۷۳) تمدن دربرگیرنده ملیتهای زیاد را می‌شناسم.

در ارتباط با فعل، می‌توان به صفت‌های مشتق از فعل اشاره کرد که برخی خصوصیت‌های صفتی و برخی خصوصیت‌های فعلی را دارا هستند. این صفت‌ها را می‌توان به سه گونه کلی موسوم به «صفت فاعلی» «صفت مفعولی» و «صفت لیاقت» تقسیم کرد. شفایی (۱۳۶۳: ۱۲-۱۱۱) تصریح می‌کند که صفت فاعلی بین صفت و فعل مشترک است و اغلب به اسم یا قید تبدیل می‌شود. او این دوگانگی را معلول اشتقاق از فعل می‌داند. به این سبب، صفت فاعلی در صورت لزوم می‌تواند متمم قبول کند (جمله ۷۶) در حالی که صفت‌های بی‌نشان متمم نمی‌گیرند، مگر در حالت تقضیلی و آن هم بیشتر در حالت اسنادی (۷۵-۷۴):

(۷۴) نقاشی تو قشنگتر از من شد. (۷۶) الا ای طوطی گویای اسرار

(۷۵) نقاشی قشنگتر از من کشید. (?)

صفات فاعلی عربی نیز (به دلیل وابستگی به ریشه فعلی عربی) می‌توانند متمم داشته باشند:

(۷۷) تصمیم متناسب با مقتضیات زمان

متمم صفت بدون مکث بعد از صفت می‌آید، در حالی که بین قید و صفت مکث حایل می‌شود (صادقی و ارزنگ ۱۳۵۸: ۸۷):

(۷۸) دانش‌آموزان برخوردار از هوش

(۷۹) پرویز هوشیار، از فردا، به مدرسه می‌رود.

در عین حال، صفت فاعلی نمایندهٔ مشخصات عامل در زمان حال است (وحیدیان کامیار ۱۳۴۲: ۵۱؛ شفیایی ۱۳۶۳: ۹-۱۱۷). همچنین بیانگر صیغهٔ معلوم نیز هست:

(۸۰) بینا: کسی یا چیزی که به خوبی می‌بیند، مثل «چشم بینا»

(۸۱) فروبرندهٔ خشم: کسی که خشم خود را فرو می‌برد، مثل «امام موسی کاظم (ع) فروبرندهٔ خشم خود بود».

صفت مفعولی در فارسی برعکس صفت فاعلی معمولاً به زمان گذشته و صیغهٔ مجهول اشاره می‌کنند:

(۸۲) برشته: چیزی که برشته شده است، مثل «نخود برشته»

(۸۳) کپک زده: چیزی که کپک زده است، مثل «نان کپک زده»

اشارهٔ ضمنی به زمان در این‌گونه صفت، معلول اشتقاق از فعل است، و این اشتقاق به صورتهای مختلفی صورت می‌پذیرد که مجال بحث دربارهٔ آن نیست. سامعی (۱۳۷۴) در پانوشت ش ۵، ص ۱۱ به این مطلب اشاره می‌کند که صفت مفعولی به اعتبار ویژگیهای تصریفی و نحوی عنصری است «دورگه» چون از یکسو نشانه‌های تصریفی فعل را می‌پذیرد—مانند پذیرش تکوازه نفی فعل (ندیده)—و از سوی دیگر با سازه‌های جمله همان رابطه‌ای را برقرار می‌کند که فعل با وابسته‌های نحوی خود (یعنی مفعول، قید، متمم و غیره) ایجاد می‌کند:

(۸۴) او را ندیده به خانه برگشتیم.

در مثال اخیر «او» مفعول صفت مفعولی «ندیده» است.

(۸۵) والنسیا در یک ورزشگاه کپک تا کپک تماشاگر نشسته بازی می‌کند (گزارشگر تلویزیون).

در این جمله، «کپک تا کپک» قید صفت مفعولی «تماشاگر نشسته» است. صفت مفعولی همانند هر صفت دیگری، قید نیز هست (وحیدیان کامیار ۱۳۴۲: ۵۱):

(۸۶) علی ایستاده کار کرد و شام نخورده خوابید.

شفیایی (۱۳۶۳: ۹-۱۱۷) صفاتی با ساخت مصدر + «-ی» را به دو دستهٔ صفات لیاقت و صفات وجوب تقسیم می‌کند. صفت لیاقت در جملهٔ ساده‌تر، با فعل سوم شخص (مفرد یا جمع)

به‌کار می‌رود، اما صفت وجوب با هر شخص به‌کار می‌رود. به‌زعم شفایی این‌گونه صفات نماینده مشخصات عامل در زمان آینده هستند:

(۸۷) غذاهای خوردنی و لذیذش معروف است.

(۸۸) حرفهای گفتنی زیادی دارد که بعداً سر فرصت خواهد گفت.

در حقیقت این صفات زمان و صیغه را که خاص فعل است در خود دارند.

۳-۲ خصوصیات معنایی

در مورد تفاوت معنایی صفت و اسم می‌توان به‌موارد ذیل اشاره کرد. اسم، با توجه به نقش ارجاعی خود، دسته‌ای از ویژگیها را معرفی می‌کند و برای این دسته از ویژگیها «برچسب» یا «نامی» می‌گذارد. اما صفت به خصوصیتی منفرد و خاص دلالت می‌کند و کمک می‌کند تا مرجع هسته اسم محدود و مقید شود (یسپرسن ۱۹۲۴: ۷۴، ویرزیبکا ۱۹۸۶: ۴۹۸). کمپ ۱۹۷۵: ۱۵۳ اظهار می‌کند که صفت در گروه اسمی با کمک به یافتن یا مشخص کردن عنصر خاصی که مرجع مورد نظر عبارت توصیفی است، گستره (extension) یا مصادیق اسم را محدود می‌کند و در نتیجه هر دو صراحت بیشتری می‌یابند. به‌عنوان مثال «اسب» به‌ویژگیهایی چون [+جاندار]، [+پستاندار]، [+چارپا]، [+علفخوار]، [+سم‌دار] و غیره اشاره می‌کند. در حالی که «جوان» به یک خصوصیت خاص یعنی «جوانی» اسب اشاره می‌کند و مجموعه مصداقهای «اسب» را به «اسبهای جوان» محدود می‌نماید. به‌علاوه، اگر اسب یکی از خصوصیت‌هایش، مثلاً سم‌هایش را از دست بدهد، باز هم اسب است چون تحت تأثیر دسته ویژگیهای اسمی قرار دارد. اما همان‌طور که گیون (۱۹۸۴: ۵۵) می‌گوید، به‌راحتی می‌تواند، مثلاً صفت جوانی را از دست بدهد، و بدون اینکه «اسب بودن» خود را از دست بدهد، پیر و سالخورده شود. به‌عنوان مثالی دیگر، اسب چه مادیان باشد و چه نر، در هر دو صورت اسب است.

برای روشن شدن موضوع، باید گفت در ترکیب اضافی مضاف و مضاف‌الیه، که هر دو اسم‌اند، به دو مصداق متفاوت اشاره می‌شود. به‌عبارت دیگر، مقصود صفت همان موصوف است ولی مقصود مضاف‌الیه مضاف نیست (قریب و دیگران ۱۳۷۳: ۴۳). همچنین مدلول صفت تابع مدلول اسم است و به تنهایی به مصداق خاصی اشاره نمی‌کند.

(۸۹) اسب بزرگ (۹۰) اسب علی

مقصود از «بزرگ» همان اسب است اما مقصود از «علی» مصداق دیگری است. اسم بر دارنده خصوصیات تأکید می‌کند در حالی که صفت بر خود خصوصیت تأکید می‌گذارد (بهاث ۱۹۹۴: ۱-۳۰).

اسمهای پیش‌نمونه یا بی‌نشان عموماً به عناصر فیزیکی، عینی و جامد و متراکم اشاره می‌کنند، که از نظر زمانی دارای ثبات بسیار زیادی هستند (گیون ۱۹۸۴: ۶-۵۱). البته منظور از زمان، زمان محسوس است چون مثلاً «صخره» در زمانی بسیار دراز ممکن است دچار تغییراتی شود که در دوره عمر انسان محسوس نیست. در عین حال، همین ثبات زمانی نیز دارای درجاتی است و مثلاً ثبات زمانی «صخره» از «درخت» و «درخت» از «سگ» بیشتر است. ثبات زمانی صفت حد فاصل ثبات زمانی اسم و فعل است و لذا، از نظر زمانی، ثبات صفتها کمتر از اسمهاست و هرچه صفات به اسمها نزدیکتر شوند، ثبات بیشتری پیدا می‌کنند. «اسب» چه کره باشد، چه مادیان و چه نروک، اسب است. اما کره در مقایسه با اسب نر بزرگ نیست. بنابراین «بزرگ‌بودن» ثبات کمتری دارد تا «اسب‌بودن».

نقش صفت از نظر معنایی به عنوان توصیفگر اسم در گروه اسمی بر نقش گروه اسمی به عنوان شناسایی مرجع و مصداقی خاص تقدم زمانی دارد چون نخست صفت باید نقش توصیفگری خود را ایفا کرده و پاره‌ای از خصوصیات مرجع را مشخص کند تا سپس گروه اسمی مرجع مورد نظر را شناسایی نماید (بهات ۱۹۹۴: ۷-۵۶).

بین شیوه ارجاع اسم به تنهایی و شیوه ارجاع ترکیب موصوف و صفت تفاوتی ظریف وجود دارد. بهات (۱۹۷۹) اظهار می‌کند که اسم برای ارتباط دادن یک کلمه به مرجع آن از قرارداد استفاده می‌کند. به عبارت دیگر، در زبان، هر کلمه‌ای بنا به قرارداد زبانی نشانه عنصر یا مفهومی خاص است. در نتیجه تنها مجموعه‌ای از خصوصیتها را مطرح می‌نماید که ممکن است واقعاً برخی از آنها در مرجع مورد نظر تحقق یابند یا نیابند، اما ترکیب موصوف و صفت از خصوصیتی خاص استفاده می‌کند که حتماً باید در مرجع شناسایی شده تحقق یافته باشد. به عنوان مثال ممکن است اسبی دندان داشته باشد یا نداشته باشد، ولی «اسب سفیددندان» دندان دارد.

با این توصیف، بسط نقش مقوله صفت و اسم را می‌توان نوعی بسط استعاری به حساب آورد (تیلر ۱۹۸۹: ۲۱۵)، یعنی، با توجه به یکی از زمینه‌های تجربه می‌توان زمینه دیگری از تجربه را درک کرد و شناخت.

چون نقش صفت و قید از نظر توصیفگری مشابه است، دارای خصوصیات معنایی و نحوی مشترکی نیز هستند. اما صفت بیشتر به خصوصیات نسبتاً دائم دلالت می‌کند چون توصیفگر اسم است و اسم هم به خصوصیات دائمی اشاره می‌کند. اما قید بیشتر به خصوصیاتی دلالت می‌کند که مستلزم تغییر است چون معمولاً توصیفگر فعل است و فعل هم معمولاً به خصوصیات

زودگذر اشاره می‌کند:

(۹۱) آن اسب بزرگ آهسته یورتمه می‌رفت.

«بزرگ» از نظر زمانی ثبات بیشتری دارد و به خصوصیت دائمیتری از «اسب» دلالت می‌کند. در عوض «آهسته» که ثبات کمتری دارد به خصوصیتی گذراتر از «یورتمه رفتن» اشاره می‌کند. به همین خاطر وقتی صفتی به جای قید به کار می‌رود، معنای آن زودگذرتر می‌شود:

(۹۲) آدم خوبی است. (۹۳) خوب بازی می‌کند.

فعل، برعکس اسم و همچنین صفت، به ویژگیهای گذرا و متغیر دلالت می‌نماید.

(۹۴) محکم به توپ زد.

عمل «زدن» در یک لحظه انجام می‌پذیرد.

(۹۵) عجب توپ محکمی است.

«محکم بودن» برای توپ نسبتاً صفتی است دائمی. این مسئله موجب می‌شود تا فعل برای مقولهٔ زمان تصریف شود و بین زمانهای مختلف تمایز به وجود آید، در صورتی که صفت چنین عملکردی ندارد.

از طرفی برخی از صفت‌های غیرپیش‌نمونه به فعلها نزدیک می‌شوند و به خصوصیت‌های زودگذرتر دلالت می‌کنند، مثل «غمگین، عصبانی، گرم، سرد، بیمار». این صفتها معمولاً نمی‌توانند دوام زیادی داشته باشند. از طرف دیگر، برخی از فعلهای غیرپیش‌نمونه نیز به صفتها نزدیکتر می‌شوند و به خصوصیات دائمیتری دلالت می‌کنند. این مسئله را می‌توان به صورت پیوستار زیر نشان داد:

اسم	صفت	فعل
		شکستن، خوردن، تصورکردن/خوشحال، بزرگ، سبز/طلاق، جوانی، درخت، صخره

نمودار (۶)

۴-۲ ساخت آوایی: تکیه

اسم و صفت از نظر آوایی ساخت مشابهی دارند. تکیه آنها عمدتاً روی هجای آخر قرار می‌گیرد (وحیدیان کامیار ۱۳۴۸ و ۱۳۵۱):

(۹۶) علی زرنگ /alí-ye zer'ang/

تفاوت آوایی اسم و صفت در این است که وقتی اسم منادا واقع شود، تکیه آن روی هجای اول قرار می‌گیرد، مثل «علی» در مثال (۹۷)

(۹۷) علی! بدو بیا /?áli bodo biya/

گفتنی است وقتی صفت یا اسمی با «ی» نکره یا کسره اضافه به کار رود، تکیه همچنان روی هجای آخر صفت و اسم قرار می‌گیرد زیرا، چنانکه شقاقی (۱۳۷۲) متذکر می‌شود، «ی» نکره واژه بست است و واژه بست تکیه نمی‌گیرد:

(۹۸) کتاب زیبا /ketā'b-i zibā'/

(۹۹) کتاب زیبایی /ketā'b-e zibā'-yi/

قید تا حدی وضعیت یکپارچه‌ای ندارد و از این روی بسیاری از زبان‌شناسان این مسئله را تصریح کرده‌اند (نیلسن ۱۹۷۲: ۱۷۹؛ هادلستون ۱۹۸۴: ۹۶). گیون ۱۹۸۴: ۵۱ می‌گوید «قید» از نظر معیارهای معنایی، صرفی و نحوی که برای شناسایی طبقات واژگانی به کار می‌رود، طبقه‌ای است آمیخته. شاکتر (۱۹۸۵: ۲۰) اظهار می‌کند که «طبقه قید» اغلب به چندین مجموعه متفاوت از کلمات اشاره می‌کند که ممکن است لزوماً، چه از نظر مفهومی و چه از نظر نحوی، مانند اسمها وجوه مشترکی با هم نداشته باشند. بهات (۱۹۹۴: ۶۸) بیان می‌کند که قیده‌ها نسبت به اسمها، فعلها و صفتها گروه کوچکتری را در زبانها تشکیل می‌دهند و نقش ناهمگونتری نسبت به آنها دارند چون می‌توانند هم فعل، صفت، قید و هم جمله را توصیف کنند. در فارسی نیز به همین مسائل اشاره می‌شود (رک. ارزنگ ۱۳۷۴: ۹-۵۸). لمبتون (۱۹۷۱: ۶۱) معتقد است در فارسی قید به لحاظ صوری یا عموماً همان اسمها هستند و یا اسمها در ترکیب با حروف اضافه.

البته صفت و قیده‌های اسم گونه نیز از نظر آوایی تفاوتی با هم ندارند. تکیه قید نیز همانند صفت عموماً روی هجای آخر آن قرار می‌گیرد، مگر در موارد ذیل که تکیه روی هجای آخر قرار نمی‌گیرد (وحیدیان کامیار ۱۳۵۱: ۳۷۸)؛ کلماتی مثل «پریوز، پس فردا...»، قیدهایی که در ساخت آنها «هم» به کار رفته است «همین‌طور، همان‌گونه...»، قیده‌های مقدار «خیلی، بسیار...»، قیده‌های تأکید «آری، بلی...»، و بعضی قیده‌های زمان از قبیل «ناگهان، ناگاه...».

شاید تنها تفاوت آوایی معنادار یا به عبارتی واجی موجود بین صفت و فعل تفاوت عنصر زبرزنجیری تکیه باشد. تکیه صفت در زبان فارسی معمولاً روی هجای آخر قرار می‌گیرد، مگر اینکه صفت در جایگاه مسند به صورت مؤکد به کار رود، که در این صورت تکیه آن روی هجای اول می‌افتد. نکته‌ای که سامعی (۱۳۷۴) متذکر می‌شود این است که فعل دارای ساختهای «تصریف‌ناپذیر» و «تصریف‌پذیر» مختلفی است. گرایش عمومی تکیه در زبان فارسی، چه در اسم، صفت، قسمت عمده قیده‌ها و چه حتی در فعلهای دستوری شده به سمت پایان واژه است. با این حال، این گرایش پایانی در هر یک از سازه‌های فعل وجود دارد و علاوه بر آن، از سوی دیگر، گرایشی به سمت سازه‌های آغازی به چشم می‌خورد زیرا بنا به علل کاربردی، سازه‌های آغازین فعل از برجستگی بیشتری برخوردارند:

(۱۰۰) کشیدم /keš'id-am/

(۱۰۲) فروکشیده باشیم

/for'u kešid-e bāšam/

(۱۰۱) می‌کشیدم /m'i-keš'id-am/

(۱۰۳) بیرون خواهیم کشید

/birun n'a-xāham kešid/

اما در صفت‌گرایی به‌سوی هجای پایانی کل واحد صفتی است، خواه صفت بسیط باشد، خواه مرکب:

(۱۰۴) قشنگ /qaša'ng/

(۱۰۵) اینجا موندنی /injā-mundani/

بنابراین، بجز صیغه گذشته ساده فعل، که تکیه آن روی هجای آخر فعل قرار می‌گیرد. در مابقی موارد می‌توان صفت را از طریق تکیه از فعل متمایز کرد.

۵-۲ خصوصیات صرفی

خصوصیتهای صرفی به دو قسمت تقسیم می‌شود. دسته اول شامل خصوصیتهای تصریفی می‌شود که به تغییرات صوری عنصری واژگانی مربوط می‌شود که با توجه به نقشهای دستوری گوناگونش در جمله‌های متفاوت انجام می‌گیرد. دسته دوم شامل خصوصیات ساخت‌وازی می‌شود که به مجموعه فرایندهایی مربوط می‌گردد که از طریق آنها عناصر واژگانی ساخته می‌شوند یا به‌دیگر عناصر واژگانی ارتباط پیدا می‌کنند.

ساخت واژه خود شامل دو قسمت عمده می‌شود: (۱) ترکیب و (۲) اشتقاق. علی‌رغم اینکه برای فرایندهای ساخت‌وازی صفت و اسم می‌توان گرایشهایی را مشخص کرد، نمی‌توان از معیارهای اشتقاقی و ترکیبی به‌عنوان معیار قاطع و بی‌چون‌وچرا استفاده کرد. چون، همان‌طور که بهشتی (۱۳۵۴: ۱۲۵) می‌گوید، بسیاری از ساخته‌های اشتقاقی و ترکیبی بین صفت و اسم مشترک است:

(۱۰۶) اشتقاق: اسم + (گر): ستمگر (صفت)، کارگر (اسم)

(۱۰۷) ترکیب: اسم + اسم: گلچهره (صفت)، گلاب (اسم)

می‌توان بین فرایندهای ساخت‌وازی صفت و اسم گرایشهایی را مشخص کرد. همچنین گاه می‌توان فرایندی را مختص صفت و اسم دانست. با این حال، بسیاری از این فرایندها سترون و نیمه‌زایا هستند:

(۱۰۸) اشتقاق: اسم + (وَش/فَش): شیروش، ازدهافش

(۱۰۹) ترکیب: صفت + صفت: سیاه‌مست (سخت‌مست)

در نمونه ذیل کلماتی که با پسوند «-مند» ساخته شده‌اند، هم کلماتی را در برمی‌گیرند که صرفاً اسم‌اند (افزارمند)، هم کلماتی را که عمدتاً صفت‌اند (گله‌مند) و هم کلماتی را که معمولاً هم به‌عنوان

صفت و هم به عنوان اسم به کار می‌روند:

افزارمند	دانشمند	گله‌مند
اسم	اسم/صفت	صفت

پیوستار صورتهای حاصل از پسوند «-مند» از نظر نوع مقوله واژگانی

نمودار (۷)

به علاوه، فرایندهای زایای صفتی در برگیرنده تمام واژه‌های صفت نیستند و در نتیجه نمی‌توان به عنوان ملاکی تعیین‌کننده برای شناسایی تمام صفتها از آنها استفاده کرد.

مالینگ (۱۹۸۳) نیز به علت نازایی یا نیمه‌زایایی فرایندهای ساخت‌واژه و عدم شناخت ارتباط صورتهای همزمانی و درزمانی برای گویشوران معیار ساخت‌واژه را مناسب نمی‌داند. نکته‌ای که باید یادآور شد تمایز جاننداری و بی‌جانی در صفتهاست. پاره‌ای از اسمها فقط برای جاندار و پاره‌ای دیگر فقط برای بی‌جان به کار می‌روند.

(۱۱۰) جاندار: دلیر (صفت)، رئیس‌جمهور (اسم)

(۱۱۱) بی‌جان: گرانبها (صفت)، کتاب (اسم)

برخی از اسمها و صفتها نیز در دو حالت به کار می‌روند:

(۱۱۲) سربازان محافظان شهر هستند (جاندار).

(۱۱۳) میله آهنی محافظ خوبی است (بی‌جان).

(۱۱۴) فرزند شیرین (جاندار)

(۱۱۵) غذای شیرین (بی‌جان)

صفتهای جاندار را می‌توان با اضافه کردن پسوند «-انه» برای اسمهای بی‌جان نیز به کار برد، اما این مسئله در مورد اسمها صدق نمی‌کند:

(۱۱۶) جنگجوی شجاع (۱۱۷) جنگ شجاعانه

از جمله خصوصیت‌های تصریفی صفت درجه‌پذیری است. اسمهای پیش‌نمونه و بی‌نشان معمولاً نمی‌توانند خود صورت سنجشی (تفضیلی یا عالی) داشته باشند چرا که نقش آنها ارجاع و شناساندن عناصر است. همچنین از نظر معنایی به دسته‌ای از ویژگیها اشاره می‌کنند. در نتیجه، در آن واحد نمی‌توان همه ویژگیها را با هم مقایسه کرد.

بنابراین، مقایسه در مورد اسمها به‌طور کلی بسیار تردیدآمیزتر از مقایسه در مورد صفتهاست.

اما صفت به ویژگی خاصی اشاره می‌کند و در نتیجه برمبنای همین ویژگی خاص می‌تواند مورد مقایسه قرار گیرد (سیپرسن ۱۹۲۴: ۸۰؛ کمپ ۱۹۷۵: ۱۴۷؛ ویرزبیکا ۱۹۸۶: ۳۷۵).

(۱۱۸) اسب بزرگتری خرید [نسبت به اسب دیگری که قبلاً داشت].

(۱۱۹) چابکترین اسب ترکمن مال اوست.

اما اسمهای غیرپیش‌نمونه، یا به قول ویرزبیکا «غیرنوعی»، مثل «قدیس» یا «پهلوان» که تقریباً بر یک خصوصیت متمرکز می‌شوند، می‌توانند تا حدی مورد سنجش قرار گیرند:

(۱۲۰) پهلوانترینها همین افراد کم ادعا هستند.

صفت در فارسی برخلاف اسم براساس مقوله شمار تصریف نمی‌شود و نشانه جمع نمی‌گیرد (توجه کنید که صفت در نقش اولیه، پیش‌نمونه یا بی‌نشان خود یعنی توصیف اسم به‌کار رفته باشد)، زیرا صفت به یک خصوصیت منفرد و یک مفهوم مجرد اشاره می‌کند:

(۱۲۱) اسبهای بزرگ (۱۲۳) اسب بزرگها

(۱۲۲) (*) اسب بزرگها

در مورد قید و صفت نیز همان‌طور که در مورد صفت و اسم بیان شد، فرایندهای ساخت واژه نمی‌تواند معیار قاطعی باشد. افزون بر آن، بسیاری از صفتها و قیدها با هم مشترک‌اند و عبارت «قیدهای مشترک» گویای این مطلب است. موارد ذیل شباهت فرایندهای ساخت‌واژی مشترک صفت و قید را نشان می‌دهد:

(۱۲۴) اسم + «-انه»: لباس بچه‌گانه (صفت)، مردانه رفتار کرد (قید)، کارانه (اسم)

(۱۲۵) ستاک فعل + «-ان»: شمع سوزان (صفت)، خندان آمد (قید)

(۱۲۶) اسم + «-اکی»: آدم پولکی (صفت)، دروغکی گفتم (قید)

با این حال، به مواردی برمی‌خوریم که قید ساخت کاملاً متمایزی از صفت دارد:

الف) اسم/صفت/عدد/ضمیر + «-ا» (توین: سریعاً، اولاً، بعضاً)

ب) گروه اسمی + «-ها» (نشانه جمع): قدیم‌ندیمها، اون‌وقتها

ج) کلمات مکرر + «-ان»: لنگ‌لنگان، پرس‌پرسان

د) اشاره‌گر + اسم: این طرف، آن سو

ه) ساختهایی از نوع گروه حرف اضافه: به‌طور/به‌طرز/به‌شکل/به‌صورت/... + صفت (+

«-ی» نکره): به‌صورت عجیبی، به‌شکل زیبایی، یا حرف اضافه (مرکب) + گروه اسمی: عطف

به ...، در پای ...، به‌علت ...

و) جمله وابسته قیدی: وقتی که/چنانکه/به‌طوری که/مادامی که/هرچند که ... + جمله:

(۱۲۷) وقتی که از خانه به مدرسه می‌رفت، برایش اتفاق جالبی افتاد.

در فارسی معمولاً قیدهایی که «قید مختص» هستند (مثل «هرگز») یا با اسم مشترک‌اند (مثل «شب») و در عین حال با صفت مشارکت ندارند، نمی‌توانند صورت تفضیلی و عالی داشته باشند.

(۱۲۸) (*) همیشه‌تر (۱۲۹) شایدتر

اما قیدهایی که با صفت مشترک‌اند می‌توانند برای مقوله تفضیلی تصریف شوند.

(۱۳۰) (*) دیروزتر (۱۳۱) دیرتر

با این حال، هیچ‌یک از قیدها، حتی قیدهای گرفته شده از صفت، به صورت عالی به کار نمی‌روند.

(۱۳۲) (*) فرمانده تپ عاقلانه‌ترین (از همه) رفتار کرد.

همچنین قید نمی‌تواند خصوصیتی را که صفت به واسطه قرارگرفتن در گروه اسمی و تحت تأثیر اسم می‌پذیرد، بروز دهد؛ خصوصیتی چون گرفتن «سی» نکره گروه اسمی که از نظر ساختی به صفت می‌چسبد.

(۱۳۳) (*) آهسته‌ای آمد.

بخش اعظم ساختمان فعل را ساختمان تصریفی-نحوی اش تشکیل می‌دهد، و پایه تغییرات صوری فعل اغلب ستاک حال است. در مواردی که ستاک حال با ستاک گذشته تفاوت دارد، فعل دارای دو پایه اصلی می‌شود:

(۱۳۴) - خور (حال) ← خورد (گذشته)

(۱۳۵) - گو (حال) ← گفت (گذشته)

برای ساختن فعلهای جدید از دو روش اشتقاقی و ترکیبی استفاده می‌کنند. در روش اشتقاقی، که امروز در مواردی خاص به صورتی محدود (گفتار و ادبیات) کاربرد دارد، اسم یا صفت به عنوان ستاک حال فعل، پایه ساخت فعلی قرارگیرد:

(۱۳۶) شوت ← بشوت (شوت کن)

(۱۳۷) تصادف ← تصادفونش (باعث شد تصادف کند)

ساخت اشتقاقی و ترکیبی صفت و فعل کاملاً از هم متمایز است. به علاوه ساخت ترکیبی صفت تفکیک‌پذیر نیست.

(۱۳۸) مرد آب دیده ← * آب مرد دیده

(۱۳۹) افراد سخن‌چین ← * سخن‌افرادچین

در مثالهای (۱۳۸) و (۱۳۹)، نمی‌توان دو جزء صفت مرکب «آب دیده» یا «سخن‌چین» را از هم تفکیک کرد. اما حتی واژگانیترین فعلهای پیشوندی یا مرکب هم تفکیک‌پذیر می‌نماید:

(۱۴۰) برگشتن: بر که گشتیم دیگر دیر بود (نجفی ۱۳۷۴: ۱۰).

(۱۴۱) نائل کردن: او را حتی نایل به این افتخار کردند... و شاید هم به این طریق خواستند اولین و آخرین نویسنده عصر جدید خود را به افتخاری نائل کرده باشند (آل احمد ۱۳۶۸: ۵۷).
صفت و فعل ظاهراً در یک مورد نیز به هم شباهت دارند، و آن صفتی است که از صیغه امر یا نهی گرفته می‌شوند:

(۱۴۲) ماشین، برویی نیست /bor'o/ کله نترسی دارد /nat'ars/

در این صفتها تکیه روی هجای آخر قرار می‌گیرد، در حالی که در فعلهای امر یا نهی تکیه روی سازه امر یا منفی ساز قرار می‌گیرد، که در این ساخت، هجای اول را شامل می‌شود. تفاوتی تصریفی صفت بی‌نشان و فعل بی‌نشان در فارسی بسیار بارز و آشکار است. به عنوان مثال، در فارسی صفت برای هیچ مقوله‌ای جز سنجش تصریف نمی‌شود، ولی فعل برای شمار، شخص، گذرایی، وجه، نمود و زمان، یا به کمک ابزار تصریف مانند شناسه و یا از طریق عناصر کمکی‌ای چون فعل ناقص، صورتهای متفاوتی می‌پذیرد. اما برخلاف صفت برای مقوله سنجش تصریف نمی‌شود. باید در نظر داشت که گاه یک صورت تصریفی تنها به یک مقوله خاص اختصاص ندارد و مواردی از آمیختگی به چشم می‌خورد. به عنوان مثال، صیغه ماضی می‌تواند برای حال یا آینده هم به کار رود.

(۱۴۴) راه افتادی بری؟ بله دیگه رفتم (دارم می‌روم/بلافاصله خواهم رفت).

۲-۶ خصوصیت‌های نحوی

بهاث (۱۹۹۴: ۶۶) می‌گوید از آنجایی که اسمها و صفتها هر دو به نحوی از انحاء مصداقی دارای ثبات زمانی را شناسایی می‌کنند (همچنین، رک. گیون ۱۹۸۴: ۶-۵۱)، این امکان فراهم می‌آید تا در برخی خصوصیات معنایی و نحوی نیز مشترک باشند. صفت بی‌نشان در زبان فارسی معمولاً به صورت پسین به کار می‌رود (ثمره ۱۳۶۹). در این حالت بین اسم و صفت کسره اضافه واقع می‌شود:

(۱۴۵) اسب - بزرگ

در سبکهای ادبی و یا گونه‌های گفتاری زبان، صفت به صورت پیشین نیز به کار می‌رود اما چون صورت نشاننداری است بعضی از خصوصیت‌های صفت پسین را از دست می‌دهد. همچنین گاهی صفت از جایگاه بی‌نشان خود خارج شده و از هسته گروه اسمی فاصله می‌گیرد. به عبارت دیگر فعل میان آنها فاصله‌ای می‌اندازد (محمودیان ۱۳۵۹: ۵۱-۴۶).

(۱۴۶) اجزای کلام اصطلاحی سنتی است برای طبقات واژگانی

(۱۴۷) اجزای کلام اصطلاحی است سنتی برای طبقات واژگانی

وقتی صفت مقدم شود، پیش از موصوف خود می‌آید و «-ی» نکره در کنار هسته گروه اسمی باقی

می ماند ولی وقتی مضاف‌الیه مبتدا می شود یا با «را» همراه می‌گردد یا اینکه با مکث همراه می‌شود و پس از مضاف نیز ضمیر جانشین مضاف‌الیه می‌گردد (در مورد شرایط حضور «را» رک. کریمی ۱۹۹۰ و دبیرمقدم ۱۳۶۹). اما صفت به هیچ وجه با «را» مبتدا نمی‌شود (بهات ۱۹۹۴: ۳۵، نیز به مبتداناپذیری صفتها اشاره می‌کند؛ اگر چه می‌توان گفت صفت در فارسی به صورت پیشین مبتدا می‌شود).

(۱۴۸) الف) مهمان همسایه آمد. (۱۵۰) الف) رهبر فرزانه‌ای آمد.

ب) همسایه، مهمانش آمد. ب) فرزانه رهبری آمد.

(۱۴۹) الف) مهمان همسایه رو دیدم. ج) (* فرزانه‌رو، رهبری آمد.

ب) همسایه رو، مهمانش رو دیدم.

اسم با آزادی بیشتری (البته با تأثیر گفتمانی-معنایی متفاوت) می‌تواند در سطح جمله جابه‌جا شود. برای مثال، اسم در نقش نهاد در جایگاههای متفاوتی به کار می‌رود:

(۱۵۱) علی کارش را به تو سپرد. (۱۵۳) کارش را به تو علی سپرد.

(۱۵۲) کارش را علی به تو سپرد. (۱۵۴) کارش را به تو سپرد علی.

در ترکیب وصفی، «-ی» نکره می‌تواند به هسته اسمی یا وابسته صفتی بچسبد ولی در ترکیب اضافه، «-ی» نکره تنها به مضاف‌الیه می‌چسبد (صادقی و ارزنگ ۱۳۵۸: ۱۴۴؛ محمودیان ۱۳۵۹: ۵۱-۴۶؛ ارزنگ ۱۳۷۴: ۱-۸۰).

(۱۵۵) اسبی بزرگ (۱۵۷) اسب مردی (اسب یک مرد)

(۱۵۶) اسب بزرگی (۱۵۸) (* اسبی مرد (اسب یک مرد)

چون ترکیب وصفی، در کل، دارای یک مصداق واحد است، می‌تواند مضاف‌الیه بگیرد ولی ترکیب اضافی نمی‌تواند مضاف‌الیه دیگری بگیرد (باطنی ۹-۱۴۸؛ صادقی و ارزنگ ۱۳۵۸: ۱۴۴).

(۱۵۹) پسر جوان ← پسر جوان فریدون

(۱۶۰) پسر فرید ← (* پسر فرید فریدون

در (۱۶۰) تنها زمانی عبارت معنی‌دار است که «فرید» مضاف «فریدون» باشد نه مضاف‌الیه «پسر»، یعنی «فرید فریدون» روی هم مضاف‌الیه «پسر» باشد.

همچنین، به علت یکی بودن مصادیق صفت و موصوف، فقط موصوف با وابسته اسمی همراه می‌شود- مثل تعیین‌گر یا به اصطلاح صفت اشاره که به اسم خود در شناسایی مرجعش کمک می‌کند- ولی مضاف و مضاف‌الیه هر دو می‌توانند وابسته اسمی بگیرند (صادقی و ارزنگ ۱۳۵۸: ۱۴۴)، اما صفت می‌تواند وابسته صفتی بگیرد، مثل قید مقدار که چند و چونی خصوصیت را بیان می‌کند.

- (۱۶۱) (* اسبهای بزرگها (۱۶۳) اسبهای سوارکاران
- (۱۶۲) (* این اسب این بزرگ (۱۶۴) این اسب این سوارکار
- صفت عالی نیز در فارسی، همان طور که پیشتر گفتیم، نسبت به صفت ساده صورت و جایگاه نشاننداری دارد چون به صورت پیشین و بدون کسره اضافه ظاهر می شود.
- اصولاً تید در جمله جایگاه چندان ثابتی ندارد و در قبال هسته خود (کانون جمله یعنی فعل) نسبتاً آزادی زیادی دارد. صفت هسته اسمی خود را برای شناسایی عنصری در دنیای واقعی یا خیالی توصیف می کند و بنابراین در کنارش قرار می گیرد، ولی قید صرفاً اطلاعاتی بر عمل یا رخدادی که فعل بر آن دلالت می کند، اضافه می نماید. لذا با فعل واحد یکپارچه ای را تشکیل نمی دهد و نسبتاً مستقل از آن عمل می کند. این تغییر جایگاه قید، تأثیر گفتمانی جمله را تغییر می دهد ولی بر خود عمل یا رخداد فعل تأثیر نمی گذارد.
- (۱۶۵) با دقت همه کتاب را خواندم (مبتدا). (۱۶۷) همه کتاب را خواندم، با دقت. (۱۶۶) همه کتاب را با دقت خواندم.
- گفتنی است صفت نیز در فارسی، در شرایط بسیار خاص، تا حدودی، به پس یا پیش از اسم حرکت می کند و یا فعل ربطی میان صفت و موصوف جدایی می اندازد، ولی این جابه جایی بسیار محدود است و صورت نشاندار آرایش صفت را نشان می دهد. همچنین در مورد صفت پیشین با تغییراتی از قبیل حذف کسره اضافه همراه است. به علاوه تأثیر این جابه جایی بر سبک کلام بسیار بیشتر از تأثیر جابه جایی قید است (این در حالی است که اصولاً برای قید نمی توان آرایشی بی نشان مطرح کرد).
- (۱۶۸) مرد نیکی را برگزیدند. (۱۷۲) سریع غذایش را می خورد.
- (۱۶۹) نیک مردی را برگزیدند. (۱۷۳) غذایش را سریع می خورد.
- (با کمی تغییر معنایی و تغییر سبکی زیاد) (۱۷۴) (؟) غذایش را می خورد سریع
- (۱۷۰) (* مرد را نیک برگزیدند.
- (۱۷۱) (* نیک را مرد برگزیدند.
- از این گذشته، برخی از قیده‌های زمان می توانند با «را» به کار روند و طول مدت را نشان دهند ولی صفت هرگز با «را» به کار نمی رود.
- (۱۷۵) این هفته می روم مرخصی (یک روزی از هفته)
- (۱۷۶) این هفته را می روم مرخصی (تمام هفته را)
- قیده‌های صفت و قید (مثل «خیلی»، «بسیار»، «به شدت») چندان آزادی حرکت ندارند. این مسئله از آنجا ناشی می شود که بیشتر شبیه وابسته‌ها عمل می کنند و معمولاً بین وابسته و هسته

فاصله نمی‌افتد؛ تعدادشان در زبان فارسی تقریباً محدود است و همیشه نمی‌توانند به‌عنوان قید فعل یا قید جمله به‌کار روند. اما به‌رحال آزادی حرکتشان بیشتر از دیگر وابسته‌ها (مثل «این») است:

(۱۷۷) عروسک خیلی قشنگیه (۱۸۰) (* عروسک قشنگ خیلی است.

(۱۷۸) خیلی عروسک قشنگیه (۱۸۱) این عروسک قشنگ است.

(۱۷۹) (? عروسک قشنگیه خیلی (۱۸۲) (* عروسک این قشنگ است.

به‌علاوه، بسیاری از قیده‌ها ذاتاً قید نیستند، بلکه گروه‌های اضافه‌ای هستند که در جمله نقش قید را بازی می‌کنند (غلامعلی‌زاده ۱۳۷۴: ۷-۹۶)، این قیده‌ها ساخت نحوی دارند چون به‌جای گروه اسمی در گروه حرف اضافه‌ای، گروه‌های اسمی متفاوتی می‌تواند بنشینند:

(۱۸۳) بجز او، همه آمدند. (۱۸۴) بجز شیرین، همه آمدند.

در صورتی که گروه‌های حرف اضافه‌ای جانشین اسم و صفت معمولاً ساخت کلیشه‌ای دارند:

(۱۸۵) آدم از پافتاده‌ای است. (۱۸۶) (* آدم از دست‌افتاده‌ای است.

گروه فعلی، برخلاف صفت که تابع هسته اسمی خود است، به‌عنوان کانون جمله مستقل عمل می‌کند.

(۱۸۷) [اون اسب بزرگ] داره به آخره مسابقه می‌رسد.

(۱۸۸) آن کشاورزان می‌خواهند [این ماشین‌آلات غول‌آسا] را بخرند.

صفت‌های بی‌نشان یا پیش‌نمونه، همان‌طور که بیشتر گفتیم، برخلاف فعلها، معمولاً نمی‌توانند متمم داشته باشند:

(۱۸۹) الف) میترا کتابش را برداشت. (۱۹۰) الف) کتاب تازه‌اش

ب) میترا کتابش را از روی میز برداشت. ب) (* کتاب تازه از روی میز او

وابسته‌های پیشین صفت آزادی حرکتی چندانی ندارند ولی وابسته‌های فعلی آزادی حرکتی بیشتری در جمله از خود نشان می‌دهند. این موضوع به‌خصوص در مورد قیده‌های صفت (یا وابسته‌های پیشین صفت) و قیده‌های فعل وضوح بیشتری دارد.

۳ پسگفتار

حال باید چنین گفت که امور بشری بسیار پیچیده‌تر از آن است که می‌اندیشیم و برای حل و طرح الگوی آن نباید به سنت همیشه‌گی بشر، یعنی ساده‌سازی و سپس، به اشتباه، ساده‌نگاری روی آوریم؛ زبان «مجموعه معدودی از قواعد نیست که بی‌شمار جمله ارائه دهد»، بلکه ذهن بشر به قدری قدرتمند است که از پس مسائلی بسیار پیچیده بر می‌آید. جهان پیچیده است و ما نیز

_____ آیا مقولات واژگانی برچسبهای ثابتی دارند؟

قدرتمند. به علاوه، برخلاف انتظار، این پیچیدگی و «درهم و برهمی دقیق» کارکردن با آن را آسانتر و انعطاف پذیری اش را بیشتر می کند تا زمانی که «دقیق دقیق» باشد. چون بشر نمی تواند کل را یکجا ببیند، پس آن را تجزیه می کند. اما این تجزیه و ساده سازی در نتیجه گیری نهایی اش مشکل آفرین می شود زیرا در نهایت عملکرد یک جزء را به کل تعمیم می دهد و بی شمار موارد دیگر را نادیده می انگارد.

در حقیقت، در پایان این جستار نه به مطلق انگاری و نه به نسبت محض و نه عدم تعین می رسمیم، بلکه به «تناقضی واقعی»، یعنی مطلق انگاری در عین نسبت و عدم تعین می رسمیم چرا که کانونهای «مطلق» بی نشان و پیش نمونه را داریم و در عین حال گستره و دامنه پیرامونی نسبی و نامعین را. جدول ذیل چکیده ای از نقشهای اولیه (کانونی) و ثانویه (پیرامونی) چهار مقوله واژگانی اصلی زبان فارسی را ارائه می دهد:

جدول طبقه بندی مقولات واژگانی

با ثبات ترینها → ← کم ثبات ترینها

نقش دستوری- گفتمانی	ارجاع (اسم)	توصیف اسم (صفت)	توصیف فعل (قید)	اسناد/خبر (فعل)
طبقه معنایی				
مصادقها	اسمهای بی نشان (۱۹۱)	در ساخت اضافه (۱۹۲) و در ساخت ترکیب (۱۹۳)	در گروه حرف اضافه (۱۹۴)	در جایگاه مسند (اسمی) (۱۹۵)
خصوصیتها	اسمهای مشتق از صفت (۱۹۷) و پس از فرایند تغییر مقوله (۱۹۸)	صفتهای بی نشان (۱۹۶)	پس از فرایند تغییر مقوله (۱۹۹)	در جایگاه مسند (صفتی) (۲۰۰)
اعمال	در بند متممی (۲۰۲)، انواع مصدر (۲۰۳) و اسمهای مشتق از فعل (۲۰۴)	در بندهای موصولی (۲۰۶) و صفتهای مشتق از فعل (۲۰۵)	در جمله وارده قیدی (۲۰۷) صفت مفعولی (۲۰۸)	فعلهای بی نشان (۲۰۱)

مصادقها

- (۱۹۱) این سنگ حجرالاسود است.
- (۱۹۲) تراشه های سنگ به چشمش فرو رفت (ساخت اضافه).
- (۱۹۳) سنگدل (سنگ + دل) (ساخت ترکیبی)
- (۱۹۴) سردسته کوهنوردان روی سنگ بزرگ نشست.
- (۱۹۵) چیزی که در دست داری سنگ است.

خصوصیتها

(۱۹۶) مرد پاک و سربه‌راهی است.

(۱۹۷) پاکی از صفات خوب زنان به حساب می‌آید (اسم مشتق از صفت).

(۱۹۸) از جمله پاکان روزگار است (تغییر مقوله).

(۱۹۹) پاک دست ما را گذاشت توی حنا (به معنای «کاملاً»)

(۲۰۰) لباسها هم‌هاش پاک شد.

اعمال

(۲۰۱) پرنده از قفس پرید.

(۲۰۲) گفت که بالاخره با کایت می‌پریم (بند متممی).

(۲۰۳) پریدن با چتر ظاهراً کار آسانی است (مصدر).

(۲۰۴) عجب پرشی داره (اسم مشتق از فعل).

(۲۰۵) با این رنگ پریده، کجا می‌خواهی بروی (صفت مفعولی)؟

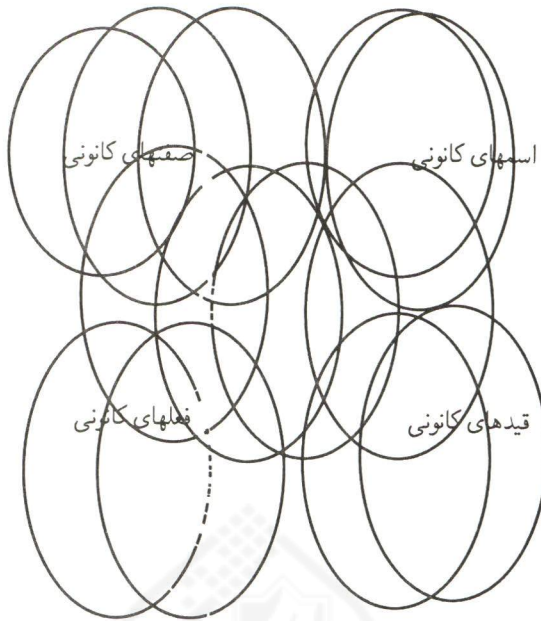
(۲۰۶) کبوتری که پرید، مال برادرت بود (بند موصولی).

(۲۰۷) آن قدر پرید تا بالاخره سقوط کرد (جمله‌واره قیدی).

(۲۰۸) هنوز نپریده، نگو چه احساسی داری (صفت مفعولی).

حال آنچه در مورد فرهنگ‌نگاری مشکل‌آفرین می‌شود رویارویی با این تناقض واقعی است: آیا به‌راستی همهٔ واژه‌ها کانونی‌اند؟ پس باید در مورد اغلب واژه‌ها که در پیرامون کانون جای می‌گیرند، خصوصیات خاص آوایی، صرفی-نحوی را که به شدت تحت تأثیر معنا به مفهوم عام آن قرار می‌گیرند بیان کرد. به‌علاوه، باید در مدخل فرهنگها جایی برای بیان نقش ثانویهٔ واژه‌ها قرار داد و سپس به خصوصیات دستوری از دست رفتهٔ آنها در آن نقش و خصوصیات تازه‌شان اشاره کرد. نمودار (۸) طرحی است از ایستار مقولات واژگانی اصلی.

در حقیقت، اگر قواعد دستور ویژگیهای قاعده‌مند را بیان می‌کند و ویژگیهای خاص در واژگان جای می‌گیرد، آن‌گاه در می‌یابیم که حجم واژگان تا چه حد بزرگ خواهد شد. و این رویکردی است که دستورهایی چون دستورواژه (Word Grammar)، دستور ساختهای گروهی هسته - انگیکسته (Head-Driven Phrase Structure Grammar)، دستور واژگانی (Lexical Grammar) و غیره در پیش گرفته‌اند. اما در عین حال به «تناقض واقعی» دیگری می‌رسیم: قاعده‌مند بودن زبان و خاص بودن ویژگیهای هر مدخل واژگانی. و زبان در تعامل این دو نیرو است که کار می‌کند و تغییر می‌یابد اما از کار نمی‌افتد: دو اصل مکمل آندره مارتینه، یعنی



نمودار (۸)

کمترین کوشش و بیشترین وضوح ارتباطی؛ اصل نخست موجب بروز موارد پیرامونی، نشاندار و غیرپیش‌نمونه می‌شود، و اصل دوم موارد آرمانی (نه لزوماً واقعی) کانونی و بی‌نشان و پیش‌نمونه را به‌وجود می‌آورد.

کتابنامه

- آل‌احمد، جلال، ۱۳۶۸. نامه‌های جلال آل‌احمد (ج ۱). به‌کوشش علی دهباشی. تهران، انتشارات بزرگمهر.
- ارزنگ، غلام‌رضا، ۱۳۷۴. دستور زبان فارسی امروز. تهران، نشر قطره.
- باطنی، محمدرضا، ۱۳۵۶. توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی. تهران، امیرکبیر.
- بهشتی، علاء‌الدین، ۱۳۵۴. تجزیه قاموسی زبان فارسی امروز. رساله دکترا، تهران، دانشگاه تهران.
- ثمره، یدالله، ۱۳۶۹. «ویژگی‌های رده‌شناختی زبان فارسی»، مجله زبانشناسی، س ۷، ش ۱، ص ۸۰-۶۱.
- خیام‌پور، عبدالرسول، ۱۳۴۷. دستور زبان فارسی. تبریز، انتشارات کتاب‌فروشی تهران.
- دبیر مقدم، محمد، ۱۳۶۹. «پیرامون 'را' در زبان فارسی»، مجله زبانشناسی، س ۷، ش ۱، ص ۲-۶۰.
- زرگر، ناهید، ۱۳۵۰. ساختمان صفت در زبان فارسی. رساله کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه تهران.
- ساسانی، فرهاد، ۱۳۷۶. بررسی مقوله صفت در زبان فارسی. رساله کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه طباطبایی.
- ساسانی، فرهاد، ۱۳۷۷. «آیا در ترجمه مقوله وازگانی تغییر می‌کند؟»، تبریز، کنفرانس ترجمه، دانشگاه تبریز.
- سامعی، حسین، ۱۳۷۴. «تکیه فعل در زبان فارسی: بررسی مجدد»، نامه فرهنگستان، س ۴، ش ۱، ص ۲۱-۶.

سیف‌نراقی، مریم و ع. نادری، ۱۳۷۲. «بررسی روند رشد تکلم در زبان فارسی کودکان از تولد تا ۲ سالگی»، مجموعه مقالات نخستین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی، به کوشش محمد دبیرمقدم، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.

شفایی، احمد، ۱۳۶۳. مبانی علمی دستور زبان فارسی. تهران، انتشارات نوین.

شقایق، ویدا، ۱۳۷۲. بررسی واژه بست در فارسی. رساله دکترا، تهران، دانشگاه تهران.

صادقی، علی‌اشرف؛ و غلامرضا، ارزنگ، ۱۳۵۸. دستور: آموزش متوسطه عمومی، فرهنگ و ادب. تهران، وزارت آموزش و پرورش.

صدیقیان، مهین، ۱۳۵۶. «استعمال اسم به جای صفت»، مجله سخن، س ۲۵، ص ۱۰۵۷-۱۰۴۸.

سفارزاده، طاهره، ۱۳۵۷. حرکت و دیروز. تهران، انتشارات رواق.

غلام‌علی‌زاده، خسرو، ۱۳۷۴. ساخت زبان فارسی. تهران، احیاء کتاب.

فرشیدورد، خسرو، ۱۳۴۸. دستور امروز. تهران: بی‌نا.

قریب، عبدالعظیم؛ و دیگران، ۱۳۷۳. دستور زبان فارسی (پنج استاد). تهران، نشر جهان دانش.

محمودیان، فخرالزمان، ۱۳۵۹. شناخت واژه: درس زبان فارسی و فرهنگ ایران. بخشهای ۳ و ۴ و ۵. تهران، دانشگاه آزاد ایران.

نجفی، ابوالحسن، ۱۳۷۴. «کاربرد 'که'، در زبان فارسی گفتاری»، نامه فرهنگستان، س ۳، ش ۱، ص ۱۹-۷.

وحیدیان کامیار، تقی، ۱۳۴۲. دستور زبان عامیانه فارسی و بررسی‌های تازه در دستور زبان فارسی. مشهد، باستان.

وحیدیان کامیار، تقی، ۱۳۴۸. تکیه در فارسی. رساله کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه تهران.

وحیدیان کامیار، تقی، ۱۳۵۱. مشخصات زبر زنجیری در فارسی. رساله دکترا، تهران، دانشگاه تهران.

همایون فرخ، رکن‌الدین، ۱۳۳۴. دستور جامع زبان فارسی. تهران، بی‌نا.

Berlin, B & P. Kay, 1969. *Basic color terms: their universality and evolution*. Berkeley, U. C. Pr.

Bhat, D. N. S., 1994. *The adjectival category criteria for differentiation and identification*. Amsterdam & Philadelphia, John Benjamins.

Coleman, L & P. Kay, 1981. "Prototype semantics and the English word *lie*". *Language*, 57:1

Croft, W., 1990. *Typology and universals*. Cambridge: Cambridge Univ. Pr.

Dixon, R. M. W., 1977. "Where have all the adjectives gone?" *Studies in Language*. 1:19-80.

Dixon, R. M. W., 1982. *Where have all the adjectives gone?*. Berlin: Mouton Publishers.

Dixon, R. M. W., 1991. *A new approach to English grammar on semantic principles*. Oxford Univ. Pr.

Givón, T., 1979. *On understanding grammar*. Academic Pr.

Givón, T., 1984. *Syntax: a fundamental typological introduction*, Vol. 1. Amsterdam & Philadelphia, John Benjamins Publishing Company.

Hawks, T., 1991. *Structuralism and semiotics*. London, Routledge.

Huddleston, R., 1984. *Introduction to the grammar of English*. Cambridge, Cambridge Univ. Pr.

- Jespersen, O., 1924. *The philosophy of grammar*. London, George Allen & Unwin Ltd.
- Kamp, J. A. W., 1974. "Two theories about adjectives", in Keenan, E. L. (ed.) (1974) *Semantics for natural languages*. Cambridge, Cambridge Univ, Pr.
- Karimi, S., 1990. "Obliqueness, specificity and discourse functions :ra in Persian". *Linguistic Analysis*. 20, 3-4:139-191.
- Kay, P. & C. P., Mc Daniel, 1978. "The linguistic significance of the meaning of basic color terms". *Language*. 54.
- Kester, E. P., 1996. "Adjectival inflection and the licening of empty categories in DP", in *Journal of Linguistics*, 32, 57-78.
- Lakoff, G., 1973. "Hedges: a study in meaning criteria and logic of fuzzy concepts". *Journal of Philosophical Logic*. 2.
- Lakoff, G., 1977. "Linguistic Gestalts", *Proceedings of the Chicago Linguistic Society*. Chicago: Chicago Linguistic Society, Univ. of Chicago, No. 13: 236-87.
- Lakoff, G., 1982. "Categories and cognitive models". *Berkeley Cognitive Science Report*. No. 2. Berkeley, Institute for Human Learning, Univ. of California.
- Lakoff, G. & M., Johnson, 1980. *Metaphors we live by*. Chicago, Chicago Univ. Pr.
- Lambton, A. K. S., 1971. *Persian grammar*. Cambridge. Cambridge Univ. Pr.
- Larson, M. L., 1984. *Meaning-based translation: a guide to cross-language equivalence*. New York & London, Univ. Pr. of America.
- Lotfizadeh, 1998. "Interview with Lotfi-zadeh: Creator of Fuzzy Logic", Interview by Betty Blair. <http://azer.com/24.fuzzylogic.html>.
- Lotfizadeh, 1965. "Fuzzy Sets". *Information control*. vol. 8:338-353.
- Maling, 1983. "Transitive adjectives: a case of categorical relations", in Henry, F. & B. Richards (eds.) (1983). *Linguistic Categories*.
- Nilsen, D. G. F., 1972. *English adverbs*. The Hague: Mouton.
- Palmer, F. R., 1971. *Grammar*. Harmondsworth: Penguin Books Ltd.
- Posner, M. & S., Keele, 1968. "On the genesis of abstract ideas". *Journal of Experimental Psychology*. 77.
- Quirk, R., et al, 1985. *A comprehensive grammar of the English Language*. London, Longman.
- Rosch, E., 1973. "Natural categories". *Cognitive Psychology*. 7: 532-47.
- Rosch, E., 1975. "Cognitive representations of semantic categories". *Journal of Experimental Psychology: General*. 104: 192-233.
- Rosch, E. & B. B., Lloyd, (eds.) 1978. *Categorization*. Hillside, New Jersey: Lawrence Erlbaum Associates Publishers.
- Ross, J. R., 1972. "The category squish: education hauptwort". *Proceedings of the Chicago Linguistic Society*. Univ. of Chicago, No. 8.
- Ross, J. R., 1973. "A Fake NP squish", in Bailey, C. J. N. & Shuy, R. W. (eds.) (1973). *New ways of analysing variation in English*. Washington, Georgetown Univ. Pr.

- Ross, J. R., 1973. "Nouniness". in Fujimura, D. (ed.) (1973). *The dimensions of linguistics*. Tokyo: TEC Corp.
- Ross, J. R., 1974. "Clausematiness", in Keenan, E. L. (ed.) (1974). *Semantics for natural languages*. Cambridge; Cambridge Univ, Pr.
- Schachter, P., 1985. "Parts-of-speech systems", in Shopen, T. (ed.) (1985). *Language and syntactic description. Vol. 1: Clause Structure*. Cambridge etc: Cambridge Univ, Pr.
- Taylor, J. R., 1989. *Linguistic categorization: protootypes in linguistic theory*. Oxford: Clarendon Pr.
- Trubetsky, M. S., 1939. *Grunzüge der phonologie: travaux du cercle lingnistique de Prague*, in English (1989) as *Principles of Phonology*, trans. C. A. M. Baltaxe, Berkeley & Los Angeles, Univ. of California Pr.
- Wierzbicka, A., 1986. "What's in a noun? (or: How do nouns differ in meannng from adjectives)", *Philosophical Investigations*. Trans. G. E. M. Anscombe. Oxford: Basil Blackwell.
- Witgenestein, L., 1978. *Philosophical Investigation*. Trans. G. E. M. Anscombe. Oxford: Basil Blackwell.


 تهران ۱۳۵۷
 دانشگاه تهران
 مرکز نشر ادبیات

نگاهی به گویش نامه های ایرانی

(مجموعه ای از نقدها و بررسی ها)

دکتر علی اشرف صادقی

